

برنامه شماره ۸۱۳ گنج حضور

غزل اصلی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳

(۱) بگشا در، بیا در آ، که مَبا عیش بی شما
به حقِ چشمِ مَسْتِ تو که تویی چشمه وفا

(۲) سخنم بسته می شود، تو یکی زلف برگشا
أَنَا وَالشَّمْسُ وَالضُّحَى تَلَفُ الْحُبِّ وَالْوَلَا

(۳) أَنَا فِي الْعِشْقِ آيَهُ، فَأَقْرُونِي عَلَى الْمَلَا
أُمَّهُ الْعِشْقُ! فَأَعْرِجُوا دُونَكُمْ سَلَّمَ الْهَوَى

دیدمَش مست می گذشت، گفتم ای ماه تا کجا؟ (۶)

گفت: نی همچنین مکن، همچنین در پیم بیا

در پیش چون روان شدم، برگرفت تیز تیزپا (۵)

در پی گام تیز او چه محل باد و برق را؟

أَنَا مُنْذُ رَأَيْتُهُمْ أَنَا صِرْتُ بِلاَ أَنَا (۶)

صُورَهُ فِي زُجَاجِهِ، نَوَّرَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ

رَكِبَ الْقَلْبَ نُورَهُ فَجَلَى الْقَلْبَ وَاصْطَفَى (۷)

كُلُّ مَنْ رَامَ نُورَهُ، اسْتَضَا مِثْلَهُ اسْتَضَا

كَيْفَ يَلْقَاهُ غَيْرُهُ، كُلُّ مَنْ غَيْرُهُ فَنَا (۸)

تو بیا بی تو پیش من، که تو نامحرمی تو را

به ثنا لایه کردمَش، گفتم ای جانِ جانِ فرا (۹)

گفت یک دم ثنا مگو، که دویی هست در ثنا

تو دو لب از دویی ببند، بگشا دیده بقا (۱۰)

ز لب بسته گر سخن بگشاید گشا گشا

«ان عَلَيْنَا يَا نَه» تو میا در میان ما (۱۱)

چو در خانه دید تنگ، بگند مرد جامه ها

نی که هر شب روان تو ز تنت می شود جدا؟ (۱۲)

به میان روان تو صفتی هست ناسزا

که گر آن ریگ نیستی، نامدی باز چون صبا (۱۳)

شب نرفتی دوان دوان به لب قَلْزَم صفا

باز آمد و تا ویست بنده بنده ست، خدا خدا (۱۴)

ماند در کیسه بدن چو زر و سیم ناروا

جان پنه بر کف طلب، که طلب هست کیمیا (۱۵)

تا تن از جان جدا شدن، مشوا از جان جان جدا

(۱۶) گر چه نی را تُهی کنند، نگذارند بی‌نوا
رُو پی شیر و شیر گیر، که عَلِیّ و مرتضی

(۱۷) نیست بودی تو قرن‌ها، بر تو خواندند هَلْ اَتی
خَطِّ حَقَّست نَقْشِ دل، خَطِّ حَقِّ را مَخْوان خَطّا

(۱۸) اَلْفی لا شود وَ تو ز اَلِفِ لام گشت لا
هله دست و دهان بشو که لَبَشِ گفت الصَّلّا

(۱۹) چو به حَقِّ مُشْتَغِلِ شدی، فارغ از آب و گِلِ شدی
چو که بی‌دست و دل شدی دست دَرَزَن دَرین اِبا

❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول (مطلع غزل):

→ ۸۱۳ ۰۰۱

بگشا در، بیا درآ، که مَبَا عیش بی شما به حَقِ چشمِ مَسْتِ تو که تویی چشمهٔ وفا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)



➤ بگشا در، بیا درآ، که مَبَا عیش بی شما
به حَقِ چشمِ مَسْتِ تو که تویی چشمهٔ وفا



➤ بگشا در، بیا درآ، که مَبَا عیش بی شما
به حَقِ چشمِ مَسْتِ تو که تویی چشمهٔ وفا

دو بیت از دفتر چهارم مثنوی - در تبیین مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه و کلیدواژه «وفا»:

→ ۸۱۳ ۰۰۲

این جهان و اهلِ او بی حاصل اند هر دو اندر بی وفایی، یک دل اند

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۴۹)



➤ این جهان و اهلِ او بی حاصل اند
هر دو اندر بی وفایی، یک دل اند



➤ این جهان و اهلِ او بی حاصل اند
هر دو اندر بی وفایی، یک دل اند

→ ۸۱۳ ۰۰۳

زادهٔ دنیا چو دنیا بی وفاست گرچه رُو آرَد به تو، آن رُو قفاست

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۵۰)

* قفا: پشتِ سر، پشتِ گردن



➤ زادهٔ دنیا چو دنیا بی وفاست
گرچه رُو آرَد به تو، آن رُو قفاست



➤ زادهٔ دنیا چو دنیا بی وفاست
گرچه رُو آرَد به تو، آن رُو قفاست



« مثلث همانش »

➤ بگشا در، بیا درآ، که مَبا عیش بی شما
به حَقِ چشمِ مَسْتِ تو که تویی چشمهٔ وفا



« مثلث واهمانش »

➤ بگشا در، بیا درآ، که مَبا عیش بی شما
به حَقِ چشمِ مَسْتِ تو که تویی چشمهٔ وفا



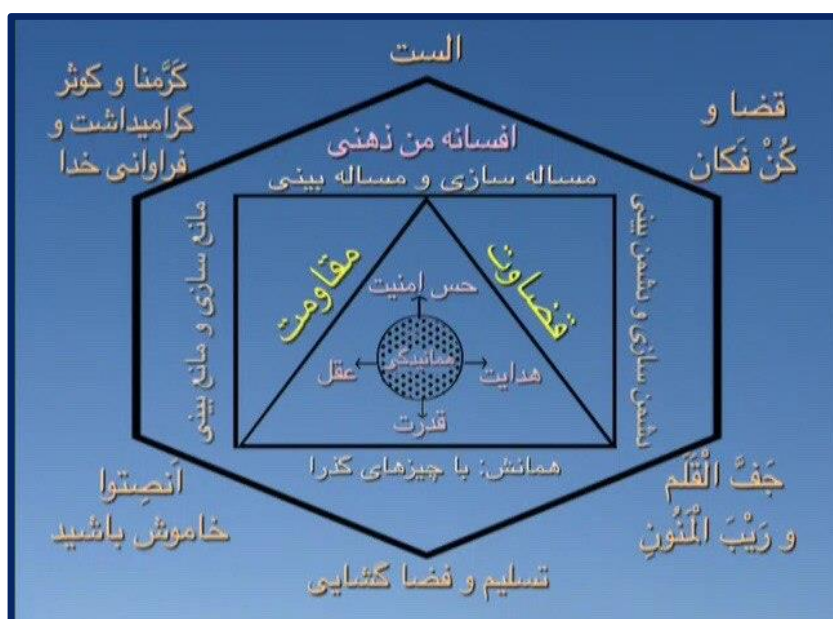
« مربع افسانهٔ من ذهنی »

➤ بگشا در، بیا درآ، که مَبا عیش بی شما
به حَقِ چشمِ مَسْتِ تو که تویی چشمهٔ وفا

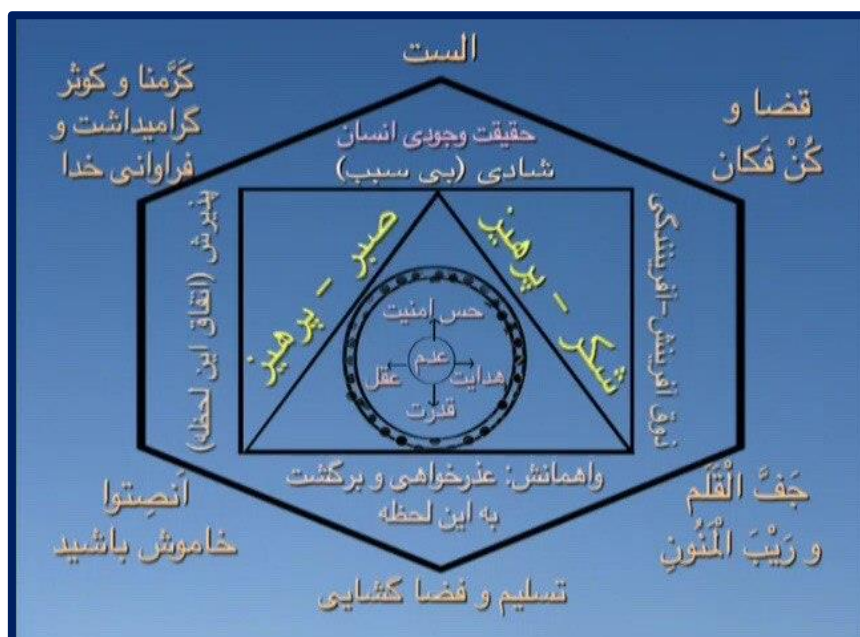


« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ بگشا در، بیا درآ، که مَبا عیش بی شما
به حَقِ چشمِ مَسْتِ تو که تویی چشمهٔ وفا



➤ بگشا در، بیا درآ، که مَبا عیش بی شما
به حَقِ چشمِ مَسْتِ تو که تویی چشمهٔ وفا



➤ بگشا در، بیا درآ، که مَبا عیش بی شما
به حَقِ چشمِ مَسْتِ تو که تویی چشمهٔ وفا

دو بیت از یک غزل دیوان - در تبیین مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه و کلیدواژه «وفا»:

→ ۸۱۳ ✦ ۰۰۴

بده آن باده به ما، باده به ما اولی تر
هرچه خواهی بکنی، لیک وفا اولی تر
 (مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۰۸۷)



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ بده آن باده به ما، باده به ما اولی تر
 هرچه خواهی بکنی، لیک وفا اولی تر



«مربع حقیقت وجودی انسان»

➤ بده آن باده به ما، باده به ما اولی تر
 هرچه خواهی بکنی، لیک وفا اولی تر

→ ۸۱۳ ✦ ۰۰۵

عقل را قبله کند آن که جمال تو ندید
در کف کور ز قنديل، عصا اولی تر

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۰۸۷)



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ عقل را قبله کند آن که جمال تو ندید
 در کف کور ز قنديل، عصا اولی تر



«مربع حقیقت وجودی انسان»

➤ عقل را قبله کند آن که جمال تو ندید
 در کف کور ز قنديل، عصا اولی تر

❖ غزل جانبی برنامه - بیت اول - در تبیین کلیت و مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه:

→ ۸۱۳ ✨ ۰۰۶

نزدیکِ توأم، مرا مبین دور

پهلویِ منی، مباش مَهجور

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۵۳)

* مَهجور: جدا مانده؛ دور افتاده



➤ نزدیکِ توأم، مرا مبین دور

پهلویِ منی، مباش مَهجور



➤ نزدیکِ توأم، مرا مبین دور

پهلویِ منی، مباش مَهجور

❖ غزل جانبی برنامه - بیت دوم - در تبیین مفهوم بیت اول و کلیت غزل اصلی برنامه:

→ ۸۱۳ ✨ ۰۰۷

آن کس که بعید شد ز معمار کی گردد کارهایش مغمور؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۵۳)

* مغمور: تعمیر شده؛ آباد شده



➤ آن کس که بعید شد ز معمار
کی گردد کارهایش مغمور؟



➤ آن کس که بعید شد ز معمار
کی گردد کارهایش مغمور؟

❖ غزل جانبی برنامه - بیت سوم - در تبیین مفهوم بیت اول و کلیت غزل اصلی برنامه:

→ ۸۱۳ ✨ ۰۰۸

چشمی که ز چشم من طرب یافت شد روشن و غیب‌بین و مخمور

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۵۳)

* طرب: شادی؛ شادمانی * مخمور: مست؛ خمار آلوده



➤ چشمی که ز چشم من طرب یافت
شد روشن و غیب‌بین و مخمور



➤ چشمی که ز چشم من طرب یافت
شد روشن و غیب‌بین و مخمور

❖ غزل جانبی برنامه - بیت چهارم - در تبیین مفهوم بیت اول و کلیت غزل اصلی برنامه:

→ ۸۱۳ ✨ ۰۰۹

هر دل که نسیم من بر او زد شد گلشن و گلستان پرنور

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۵۳)



➤ هر دل که نسیم من بر او زد
شد گلشن و گلستان پرنور



➤ هر دل که نسیم من بر او زد
شد گلشن و گلستان پرنور

❖ غزل جانبی برنامه - بیت پنجم - در تبیین مفهوم بیت اول و کلیت غزل اصلی برنامه:

→ ۸۱۳ ✨ ۰۱۰

بی من اَگَرَت دهند شهدی

یک شهد بُود هزار زنبور

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۵۳)



➤ بی من اَگَرَت دهند شهدی

یک شهد بُود هزار زنبور



➤ بی من اَگَرَت دهند شهدی

یک شهد بُود هزار زنبور

❖ غزل جانبی برنامه - بیت ششم - در تبیین مفهوم بیت اول و کلیت غزل اصلی برنامه:

→ ۰۱۱ ❖ ۸۱۳

بی من اَگَرَت امیر سازند باشی بتر از هزار مأمور

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۵۳)



➤ بی من اَگَرَت امیر سازند
باشی بتر از هزار مأمور



➤ بی من اَگَرَت امیر سازند
باشی بتر از هزار مأمور

❖ غزل جانبی برنامه - بیت هفتم - در تبیین مفهوم بیت اول و کلیت غزل اصلی برنامه:

→ ۰۱۲ ❖ ۸۱۳

می‌های جهان اگر بنوشی

بی من نشود مزاج مَخرور

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۵۳)

* مَخرور: کسی که دارای مزاج گرم است.



➤ می‌های جهان اگر بنوشی

بی من نشود مزاج مَخرور



➤ می‌های جهان اگر بنوشی

بی من نشود مزاج مَخرور

❖ غزل جانبی برنامه - بیت هشتم - در تبیین مفهوم بیت اول و کلیت غزل اصلی برنامه:

→ ۰۱۳ ✨ ۸۱۳

در برق چه نامه بر توان خواند؟ آخر چه سپاه آید از مور؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۵۳)



➤ در برق چه نامه بر توان خواند؟
آخر چه سپاه آید از مور؟



➤ در برق چه نامه بر توان خواند؟
آخر چه سپاه آید از مور؟

❖ غزل جانبی برنامه - بیت نهم - در تبیین مفهوم بیت اول و کلیت غزل اصلی برنامه:

→ ۰۱۴ ✨ ۸۱۳

خَلْقان بَرَقند و یارِ خورشید بی گفتِ تو ظاهرست و مشهور (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۵۳)



➤ خَلْقان بَرَقند و یارِ خورشید
بی گفتِ تو ظاهرست و مشهور



➤ خَلْقان بَرَقند و یارِ خورشید
بی گفتِ تو ظاهرست و مشهور

❖ غزل جانبی برنامه - بیت دهم (پایانی) - در تبیین مفهوم بیت اول و کلیت غزل اصلی برنامه:

→ ۰۱۵ ✨ ✨ ✨ ۸۱۳

خَلْقان مورند و ما سلیمان خاموش، صبور باش و مَسْتور

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۵۳)

* مَسْتور: پوشیده؛ پنهان



➤ خَلْقان مورند و ما سلیمان
خاموش، صبور باش و مَسْتور



➤ خَلْقان مورند و ما سلیمان
خاموش، صبور باش و مَسْتور

ابیاتی از دیوان غزلیات - در تبیین مفهوم بیت اول و کلیت غزل اصلی برنامه و کلیدواژه «عدم»:

→ ۰۱۶ ✦ ۸۱۳

وجودِ تو چو بدیدم، شدم زِ شرمِ عَدَم زِ عشقِ این عدم آمد جهانِ جان به وجود

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۰، بیت پنجم)

* عدم: نیستی؛ نابودی



➤ وجودِ تو چو بدیدم، شدم زِ شرمِ عَدَم
زِ عشقِ این عدم آمد جهانِ جان به وجود



➤ وجودِ تو چو بدیدم، شدم زِ شرمِ عَدَم
زِ عشقِ این عدم آمد جهانِ جان به وجود

→ ۰۱۷ ✦ ✦ ✦ ۸۱۳

به هر کجا عدم آید، وجود کم گردد ✦
 زهی عدم که چو آمد، ازو وجود افزود
 (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۰، بیت ششم)



➤ به هر کجا عدم آید، وجود کم گردد
 زهی عدم که چو آمد، ازو وجود افزود



➤ به هر کجا عدم آید، وجود کم گردد
 زهی عدم که چو آمد، ازو وجود افزود

→ ۰۱۸ ✦ ۸۱۳

✦ فَلَکِ کَبُود و زمینِ هم‌چو کورِ راه‌نشین کسی که ماهِ تو ببیند، رَهَد زِ کور و کبود

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۰، بیت هفتم)

* کور و کبود: ناقص و رسوا؛ رنج و آفت؛ زشت و ناپذیر



➤ فَلَکِ کَبُود و زمینِ هم‌چو کورِ راه‌نشین
کسی که ماهِ تو ببیند، رَهَد زِ کور و کبود



➤ فَلَکِ کَبُود و زمینِ هم‌چو کورِ راه‌نشین
کسی که ماهِ تو ببیند، رَهَد زِ کور و کبود

→ ۰۱۹ ✦ ۸۱۳

✦ سپاس آن عَدَمی را، که هستِ ما بُرُبود ز عشقِ آن عدم آمد، جهانِ جان به وجود (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۵۰، بیت اول)



➤ سپاس آن عَدَمی را، که هستِ ما بُرُبود

ز عشقِ آن عدم آمد، جهانِ جان به وجود



➤ سپاس آن عَدَمی را، که هستِ ما بُرُبود

ز عشقِ آن عدم آمد، جهانِ جان به وجود

→ ۸۱۳ ✦ ۰۲۰

➤ به هر کجا عدم آید، وجود کم گردد
زهی عدم که چو آمد، ازو وجود افزود
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۵۰، بیت دوم)



➤ به هر کجا عدم آید، وجود کم گردد
زهی عدم که چو آمد، ازو وجود افزود



➤ به هر کجا عدم آید، وجود کم گردد
زهی عدم که چو آمد، ازو وجود افزود

→ ۰۲۱ ✦ ✦ ✦ ۸۱۳

به سال‌ها پرُبودم من از عدم هستی عدم به یک نظر آن جمله را ز من پرُبود (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۵۰، بیت سوم)



➤ به سال‌ها پرُبودم من از عدم هستی

عدم به یک نظر آن جمله را ز من پرُبود



➤ به سال‌ها پرُبودم من از عدم هستی

عدم به یک نظر آن جمله را ز من پرُبود

رَهْد ز خویش و ز پیش و ز جانِ مرگ اندیش رَهْد ز خوف و رجا و رَهْد ز باد و ز بود

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۵۰، بیت چهارم)

- * رَهیدن: رها شدن؛ خلاص شدن * مرگ اندیش: مجازاً من ذهنی که با اندیشیدن و
عمل به آن خودش را تباه می سازد. * خوف: ترس * رجا: امید
* باد و بود: من ذهنی و آثار آن، بود و نبود



➤ رَهْد ز خویش و ز پیش و ز جانِ مرگ اندیش
رَهْد ز خوف و رجا و رَهْد ز باد و ز بود



➤ رَهْد ز خویش و ز پیش و ز جانِ مرگ اندیش
رَهْد ز خوف و رجا و رَهْد ز باد و ز بود

→ ۰۲۳ ✦ ۸۱۳

➤ **کُه وجود چو کاهست، پیش بادِ عدم**
کدام کوه که او را عدم چو کُه نَرَبود؟
 (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۵۰، بیت پنجم)



➤ **کُه وجود چو کاهست، پیش بادِ عدم**
کدام کوه که او را عدم چو کُه نَرَبود؟



➤ **کُه وجود چو کاهست، پیش بادِ عدم**
کدام کوه که او را عدم چو کُه نَرَبود؟

→ ۸۱۳ ✦ ۰۲۴

این عشق همی گوید کان کس که مرا جوید
شرطیست که هم چون زر در کوره قدم دارد

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۰۱، بیت هفتم)



➤ این عشق همی گوید کان کس که مرا جوید
شرطیست که هم چون زر در کوره قدم دارد



➤ این عشق همی گوید کان کس که مرا جوید
شرطیست که هم چون زر در کوره قدم دارد

→ ۰۲۵ ✦ ۸۱۳



من سیم تنی خواهم، من هم چو منی خواهم بیزارم از آن زشتی کاو سیم و درم دارد

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۰۱، بیت هشتم)

* سیم تن: کسی که بدنش مانند نقره سفید باشد؛ سیم بدن
* درم: درهم



➤ من سیم تنی خواهم، من هم چو منی خواهم
بیزارم از آن زشتی کاو سیم و درم دارد



➤ من سیم تنی خواهم، من هم چو منی خواهم
بیزارم از آن زشتی کاو سیم و درم دارد

❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول (مطلع غزل) - مجدد:

→ ۸۱۳ ✨ ۰۲۶

بگشا در، بیا در آ، که مَبا عیش بی شما
به حَقِ چشمِ مَسْتِ تو که تویی چشمهٔ وفا
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دوم:

→ ۸۱۳ ✨ ۰۲۷

سخنم بسته می شود، تو یکی زلف بر گشا
أَنَا وَالشَّمْسُ وَالضُّحَى تَلَفُ الْحُبِّ وَالْوَلَا
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)

* «به خورشیدِ نیمروز سوگند که عشق و محبت مرا کُشت.»

→ ۸۱۳ ✨ ۰۲۸

«وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا؛»

«سوگند به آفتاب و روشنی اش به هنگام چاشت.»

(قرآن کریم، سوره شمس (۹۲)، آیه ۱)



➤ سخنم بسته می شود، تو یکی زلف برگشا
 أَنَا وَالشَّمْسُ وَالضُّحَى تَلَفُ الْحُبِّ وَالْوَلَا



➤ سخنم بسته می شود، تو یکی زلف برگشا
 أَنَا وَالشَّمْسُ وَالضُّحَى تَلَفُ الْحُبِّ وَالْوَلَا

❖ غزل اصلی برنامه - بیت سوم:

→ ۰۲۹ * ۸۱۳

أَنَا فِي الْعِشْقِ آيَهُ، فَاقْرَؤُنِي عَلَى الْمَلَا
أُمَّةَ الْعِشْقِ فَاعْرِجُوا دُونَكُمْ سَلَّمَ الْهَوَى

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)

* «من در عشق آیتی هستم، مرا برای همه بخوانید. ای امتِ عشق، نردبانِ عشق آماده

است؛ عروج کنید.»



➤ أَنَا فِي الْعِشْقِ آيَهُ، فَاقْرَؤُنِي عَلَى الْمَلَا
أُمَّةَ الْعِشْقِ فَاعْرِجُوا دُونَكُمْ سَلَّمَ الْهَوَى



➤ أَنَا فِي الْعِشْقِ آيَهُ، فَاقْرَؤُنِي عَلَى الْمَلَا
أُمَّةَ الْعِشْقِ فَاعْرِجُوا دُونَكُمْ سَلَّمَ الْهَوَى

❖ غزل اصلی برنامه - بیت چهارم:

→ ۰۳۰ * ۸۱۳

دیدمَش مست می گذشت، گفتم ای ماه تا کجا؟

گفت: نی هم چنین مکن، هم چنین در پیم بیا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)



➤ دیدمَش مست می گذشت، گفتم ای ماه تا کجا؟

گفت: نی هم چنین مکن، هم چنین در پیم بیا



➤ دیدمَش مست می گذشت، گفتم ای ماه تا کجا؟

گفت: نی هم چنین مکن، هم چنین در پیم بیا

❖ غزل اصلی برنامه - بیت پنجم:

→ ۰۳۱ * ۸۱۳

در پیش چون روان شدم، بر گرفت تیز تیز پا در پی گام تیز او چه محل باد و برق را؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)

* تیز: تند؛ شتابان * محل: اعتبار؛ ارزش



➤ در پیش چون روان شدم، بر گرفت تیز تیز پا
در پی گام تیز او چه محل باد و برق را؟



➤ در پیش چون روان شدم، بر گرفت تیز تیز پا
در پی گام تیز او چه محل باد و برق را؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت ششم:

→ ۰۳۲ * ۸۱۳

أَنَا مُنْذُ رَأَيْتُهُمْ أَنَا صِرْتُ بِلَا أَنَا صُورَهُ فِي زُجَاجِهِ، نَوَّرَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)

* «از روزی که او [آنان] را دیدم، من بی خویش شدم، صورتی در آبگینه که زمین و

آسمان را روشن کرد.»



➤ أَنَا مُنْذُ رَأَيْتُهُمْ أَنَا صِرْتُ بِلَا أَنَا
صُورَهُ فِي زُجَاجِهِ، نَوَّرَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ



➤ أَنَا مُنْذُ رَأَيْتُهُمْ أَنَا صِرْتُ بِلَا أَنَا
صُورَهُ فِي زُجَاجِهِ، نَوَّرَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هفتم:

→ ۰۳۳ * ۸۱۳

رَكِبَ الْقَلْبَ نُورُهُ فَجَلَى الْقَلْبَ وَ اصْطَفَى
كُلُّ مَنْ رَامَ نُورَهُ، اِسْتَضَا مِثْلَهُ اِسْتَضَا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)

* «نورِ او دل را گرفت، دل را جلا داد و برگزید. هر که قصدِ نورِ او کرد، چون او

نورانی گشت»



➤ رَكِبَ الْقَلْبَ نُورُهُ فَجَلَى الْقَلْبَ وَ اصْطَفَى
كُلُّ مَنْ رَامَ نُورَهُ، اِسْتَضَا مِثْلَهُ اِسْتَضَا



➤ رَكِبَ الْقَلْبَ نُورُهُ فَجَلَى الْقَلْبَ وَ اصْطَفَى
كُلُّ مَنْ رَامَ نُورَهُ، اِسْتَضَا مِثْلَهُ اِسْتَضَا

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هشتم:

→ ۰۳۴ * ۸۱۳

كَيْفَ يَلْقَاهُ غَيْرُهُ، كُلُّ مَنْ غَيْرُهُ فَنَّا
تو بیا بی تو پیش من، که تو نامحرمی تو را
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)

* «چگونه جز تو با او دیدار کند که همه چیز جز او فانی است.»



➤ كَيْفَ يَلْقَاهُ غَيْرُهُ، كُلُّ مَنْ غَيْرُهُ فَنَّا
تو بیا بی تو پیش من، که تو نامحرمی تو را



➤ كَيْفَ يَلْقَاهُ غَيْرُهُ، كُلُّ مَنْ غَيْرُهُ فَنَّا
تو بیا بی تو پیش من، که تو نامحرمی تو را

❖ غزل اصلی برنامه - بیت نهم:

→ ۰۳۵ * ۸۱۳

به ثنا لایه کردمَش، گفتم ای جانِ جانِ فزا
گفت یک دم ثنا مگو، که دویی هست در ثنا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)

* ثنا: دعا؛ ستایش * لایه کردن: زاری کردن؛ درخواست کردن

* جان فزا: افزایشِ جان؛ آنچه باعثِ نشاط شود. * دویی: دوتا بودن؛ جدایی و دوگانگی



➤ به ثنا لایه کردمَش، گفتم ای جانِ جانِ فزا
گفت یک دم ثنا مگو، که دویی هست در ثنا



➤ به ثنا لایه کردمَش، گفتم ای جانِ جانِ فزا
گفت یک دم ثنا مگو، که دویی هست در ثنا

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دهم:

→ ۰۳۶ ۰۳۶ ۸۱۳

تو دو لب از دویی ببند، بگشا دیده بقا
ز لب بسته گر سخن بگشاید گشا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)



➤ تو دو لب از دویی ببند، بگشا دیده بقا
ز لب بسته گر سخن بگشاید گشا



➤ تو دو لب از دویی ببند، بگشا دیده بقا
ز لب بسته گر سخن بگشاید گشا

چهاربیت از دفتر پنجم مثنوی - در تبیین مفهوم ابیات نهم و دهم غزل اصلی برنامه و کلیدواژه «لب بستن»:

→ ۰۳۷ ✦ ۸۱۳

تا کُنی مَر غیر را حَبَر و سَنی خویش را بدخو و خالی می کُنی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۳۱۹۶)

* حَبَر: دانشمند؛ دانا * سَنی: رفیع؛ بلندمرتبه



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ تا کُنی مَر غیر را حَبَر و سَنی
خویش را بدخو و خالی می کُنی

→ ۰۳۸ ✦ ۸۱۳

مُتَّصِلِ چون شد دِلَت با آن عَدَن هین بگو، مَهْرَاس از خالی شدن

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۳۱۹۷)

* عَدَن: عالم قدس و جهان حقیقت * مَهْرَاس: نترس، فعل نهی از مصدر هراسیدن



«مربع حقیقت وجودی انسان»

➤ مُتَّصِلِ چون شد دِلَت با آن عَدَن
هین بگو، مَهْرَاس از خالی شدن

→ ۸۱۳ ✦ ۰۳۹

اَمْرِ قُلْ زین آمدش کای راستین کم نخواهد شد بگو، دریاست این



(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۳۱۹۸)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ اَمْرِ قُلْ زین آمدش کای راستین
کم نخواهد شد بگو، دریاست این

→ ۸۱۳ ✦ ۰۴۰

اَنْصِتُوا یعنی که آبت را به لاغ هین تلف کم کن که لب خشک است باغ



(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۳۱۹۹)

* اَنْصِتُوا: خاموش باشید. * لاغ: هزل؛ شوخی؛ در این جا به معنی بیهوده است.



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ اَنْصِتُوا یعنی که آبت را به لاغ
هین تلف کم کن، که لب خشک است باغ

❖ ابیاتی از دفاتر مختلف مثنوی - در تبیین مفهوم ابیات نهم و دهم غزل اصلی برنامه و کلیدواژه «لب بستن»:

→ ۸۱۳ ✨۰۴۱

✚ چون تو گوشِی، او زبان، نی جنسِ تو

گوش‌ها را حق بفرمود: اَنْصِتُوا

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۱۶۲۲)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ چون تو گوشِی، او زبان، نی جنسِ تو

گوش‌ها را حق بفرمود: اَنْصِتُوا

→ ۸۱۳ ✨۰۴۲

✚ پس شما خاموش باشید اَنْصِتُوا

تا زبان‌تان من شوم در گفت‌وگو

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ پس شما خاموش باشید اَنْصِتُوا

تا زبان‌تان من شوم در گفت‌وگو

→ ۸۱۳ ✱ ۰۴۳

✚ **اَنْصِتُوا را گوش کن، خاموش باش**

چون زبان حق نگشتی، گوش باش

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۳۴۵۶)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ **اَنْصِتُوا را گوش کن، خاموش باش**

چون زبان حق نگشتی، گوش باش

→ ۸۱۳ ✱ ۰۴۴

✚ **چون که عاشق اوست، تو خاموش باش**

او چو گوشات می کشد، تو گوش باش

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۴۲)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ **چون که عاشق اوست، تو خاموش باش**

او چو گوشات می کشد، تو گوش باش

♦ دو بیت از دیوان غزلیات - در تبیین مفهوم ابیات نهم و دهم غزل اصلی برنامه و کلیدواژه «لب بستن»:

→ ۸۱۳ ✱۰۴۵

دَمِ او جان دهدت، رُو ز نَفَخْتُ پذیر
کارِ او کُنْ فیکُونِ ست، نه موقوفِ عِلل

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴، بیت سوم)

* نَفَخْتُ: دمیدم



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ دَمِ او جان دهدت، رُو ز نَفَخْتُ پذیر
کارِ او کُنْ فیکُونِ ست، نه موقوفِ عِلل

→ ۸۱۳ ✱۰۴۶

بیا بیا که هم اکنون به لطفِ کُنْ فیکُونِ
بهشت در بگشاید که غَیرِ مَمْنُونِ ست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۵، بیت دوازدهم)

* غَیرِ مَمْنُونِ: پیوسته، ناگسسته



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ بیا بیا که هم اکنون به لطفِ کُنْ فیکُونِ
بهشت در بگشاید که غَیرِ مَمْنُونِ ست

❖ غزل اصلی برنامه - بیت یازدهم:

→ ۰۴۷ * ۸۱۳

«إِنْ عَلَيْنَا بَيَانُهُ» تو میا در میانِ ما چو درِ خانه دید تنگ، بگند مرد جامه‌ها

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)

* إِنْ عَلَيْنَا بَيَانُهُ: بیانِ آن بر عهدهٔ ماست.



➤ إِنْ عَلَيْنَا بَيَانُهُ تو میا در میانِ ما
چو درِ خانه دید تنگ، بگند مرد جامه‌ها



➤ إِنْ عَلَيْنَا بَيَانُهُ تو میا در میانِ ما
چو درِ خانه دید تنگ، بگند مرد جامه‌ها

→ ۰۴۸ ✦ ۸۱۳

«لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ؛»

«به تعجیل زبان به خواندن قرآن مجنباں.»

(قرآن کریم، سوره قیامت (۷۵)، آیه ۱۶)

«إِنْ عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنُهُ؛»

«که گرد آوردن و خواندنش بر عهده ماست.»

(قرآن کریم، سوره قیامت (۷۵)، آیه ۱۷)

«فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ؛»

«چون خواندیمش، تو آن خواندن را پیروی کن.»

(قرآن کریم، سوره قیامت (۷۵)، آیه ۱۸)

«ثُمَّ إِنْ عَلَيْنَا بَيَانُهُ؛»

«سپس بیان آن بر عهده ماست.»

(قرآن کریم، سوره قیامت (۷۵)، آیه ۱۹)

«كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ؛»

«آری، شما این جهانِ زودگذر را دوست می‌دارید.»

(قرآن کریم، سوره قیامت (۷۵)، آیه ۲۰)

«وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ؛»

«و آخرت را فرو می‌گذارید.»

(قرآن کریم، سوره قیامت (۷۵)، آیه ۲۱)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دوازدهم:

→ ۰۵۴ ✱ ۸۱۳

نی که هر شب روانِ تو ز تَنّت می شود جدا؟
به میانِ روانِ تو صفتی هست ناسِزا
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)



➤ نی که هر شب روانِ تو ز تَنّت می شود جدا؟
به میانِ روانِ تو صفتی هست ناسِزا



➤ نی که هر شب روانِ تو ز تَنّت می شود جدا؟
به میانِ روانِ تو صفتی هست ناسِزا

❖ غزل اصلی برنامه - بیت سیزدهم:

→ ۰۵۵ * ۸۱۳

که گر آن ریگِ نیستی، نامدی باز چون صبا شب نرفتی دوان دوان به لبِ قُلْزُمِ صفا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)

* قُلْزُم: دریا



➤ که گر آن ریگِ نیستی، نامدی باز چون صبا
شب نرفتی دوان دوان به لبِ قُلْزُمِ صفا



➤ که گر آن ریگِ نیستی، نامدی باز چون صبا
شب نرفتی دوان دوان به لبِ قُلْزُمِ صفا

❖ غزل اصلی برنامه - بیت چهاردهم:

→ ۰۵۶ ✱ ۸۱۳

باز آمد و تا ویست بنده بنده‌ست، خدا خدا
ماند در کیسه بدن چو زر و سیم ناروا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)



➤ باز آمد و تا ویست بنده بنده‌ست، خدا خدا
ماند در کیسه بدن چو زر و سیم ناروا



➤ باز آمد و تا ویست بنده بنده‌ست، خدا خدا
ماند در کیسه بدن چو زر و سیم ناروا

❖ غزل اصلی برنامه - بیت پانزدهم:

→ ۰۵۷ ✱ ۸۱۳

جان پنه بر کفِ طلب، که طلب هست کیمیا
تا تن از جان جدا شدن، مَشو از جانِ جان جدا
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)



➤ جان پنه بر کفِ طلب، که طلب هست کیمیا
تا تن از جان جدا شدن، مَشو از جانِ جان جدا



➤ جان پنه بر کفِ طلب، که طلب هست کیمیا
تا تن از جان جدا شدن، مَشو از جانِ جان جدا

بریده‌ای از دفتر سوم مثنوی – در تبیین مفهوم بیت پانزدهم غزل اصلی برنامه و کلیدواژه «طلب»:

→ ۸۱۳ ۰۵۸

کین طَلَب کاری مُبارک جُنِشی ست
این طَلَب در راهِ حَقْ مانع کُشی ست

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۴۴۲)

→ ۸۱۳ ۰۵۹

این طَلَب مِفْتَاحِ مَطْلُوباتِ توست
این سپاه و نُصرتِ رایاتِ توست

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۴۴۳)

→ ۸۱۳ ۰۶۰

این طَلَب هم‌چون خُروسی در صِباح
می‌زند نعره که می‌آید صَباح

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۴۴۴)

→ ۸۱۳ ۰۶۱

گرچه آلتِ نیسْتت تو می‌طَلَب
نیست آلتِ حاجَتِ اَندر راهِ رَب

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۴۴۵)

→ ۸۱۳ ۰۶۲

هر که را بینی طلب کار ای پسر



یار او شو، پیش او انداز سر

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۴۴۶)

→ ۸۱۳ ۰۶۳

کز جوار طالبان طالب شوی



وز ضلال غالبان غالب شوی

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۴۴۷)

→ ۸۱۳ ۰۶۴

گر یکی موری سلیمانی بجست



منگر اندر جستن او سست سست

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۴۴۸)

→ ۸۱۳ ۰۶۵

هر چه داری تو ز مال و پیشه‌یی



نه طلب بود اول و اندیشه‌یی؟

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۴۴۹)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت شانزدهم:

→ ۰۶۶ * ۸۱۳

گر چه نی را تُهی کنند، نگذارند بی نوا
رُو پی شیر و شیر گیر، که عَلّی و مرتضی

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)

* علی: بلند مرتبه * مرتضی: مورد رضایتِ خدا



➤ گر چه نی را تُهی کنند، نگذارند بی نوا
رُو پی شیر و شیر گیر، که عَلّی و مرتضی



➤ گر چه نی را تُهی کنند، نگذارند بی نوا
رُو پی شیر و شیر گیر، که عَلّی و مرتضی

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هفدهم:

→ ۰۶۷ ✨ ۸۱۳

نیست بودی تو قرن‌ها، بر تو خواندند هَلْ آتی
خطّ حقّست نقشِ دل، خطِ حق را مَخوان خطا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)

* هَلْ آتی: آیا نیامد ...

→ ۰۶۸ ✨ ۸۱۳

«هَلْ آتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا»

«آیا (جز این است که) مدّت زمانی بر انسان گذشته است و او چیزِ قابلِ

ذکر (ذکر کردنی با ذهن) نبوده است؟!»

(قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۱)



➤ نیست بودی تو قرن‌ها، بر تو خواندند هلْ آتی
خطّ حقّ ست نقشِ دل، خطّ حق را مخوان خطا



➤ نیست بودی تو قرن‌ها، بر تو خواندند هلْ آتی
خطّ حقّ ست نقشِ دل، خطّ حق را مخوان خطا

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هجدهم:

→ ۰۶۹ * ۸۱۳

اَلِفِی لَا شُود وَ تُو ز اَلِفِ لَا مِ گشت لَا هله دست و دهان بشو که لَبَشِ گفَت اَلَصَّلَا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)

* اَلَصَّلَا: کلمه‌ای که در مقام دعوتِ عده‌ای از مردم برای طعام خوردن یا انجام دادن کاری گفته می‌شود.



➤ اَلِفِی لَا شُود وَ تُو ز اَلِفِ لَا مِ گشت لَا
هله دست و دهان بشو که لَبَشِ گفَت اَلَصَّلَا



➤ اَلِفِی لَا شُود وَ تُو ز اَلِفِ لَا مِ گشت لَا
هله دست و دهان بشو که لَبَشِ گفَت اَلَصَّلَا

♦ ابیاتی از دفترهای اول و ششم مثنوی – در تبیین مفهوم بیت هجدهم غزل اصلی برنامه و کلیدواژه «آلف»:

→ ۸۱۳ ✱۰۷۰

من چو لب گویم، لبِ دریا بود



من چو لا گویم، مرادِ اِلّا بود

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۱۷۵۹)

→ ۸۱۳ ✱۰۷۱

چون آلف چیزی ندارم، ای کریم



جز دلی دلتنگ تر از چشمِ میم

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۲۳۲۹)

→ ۸۱۳ ✱۰۷۲

خود ندارم هیچ، به سازد مرا



که زِ وَهْمِ دارم است این صد عَنَا

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۲۳۳۴)

* عَنَا: عذاب؛ دَرْد؛ رنج

❖ غزل اصلی برنامه - بیت نوزدهم:

→ ۰۷۳ * ۸۱۳

چو به حَق مُشْتَغِل شدی، فارغ از آب و گل شدی
چو که بی دست و دل شدی دست دَرَزَن دَرین اِبا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)

* مُشْتَغِل: کسی که دارای شغل و کار است؛ کسی که سرگرم کاری است. * اِبا: آش



➤ چو به حَق مُشْتَغِل شدی، فارغ از آب و گل شدی
چو که بی دست و دل شدی دست دَرَزَن دَرین اِبا



➤ چو به حَق مُشْتَغِل شدی، فارغ از آب و گل شدی
چو که بی دست و دل شدی دست دَرَزَن دَرین اِبا

بریده دفتر اول مثنوی - در تبیین مفهوم ابیات نهم و دوازدهم غزل اصلی برنامه و کلیدواژه «ثنا»:

→ ۰۷۴ ✦ ۸۱۳

✦ مَرِّ جَمَادی را کَنَد فَضْلش خَیَر

عَاقِلان را کَرده قَهَرِ او ضَریر

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۵۱۳)

* قَهَر: نیرو و قدرت و غلبه * ضَریر: کور



➤ مَرِّ جَمَادی را کَنَد فَضْلش خَیَر

عَاقِلان را کَرده قَهَرِ او ضَریر



➤ مَرِّ جَمَادی را کَنَد فَضْلش خَیَر

عَاقِلان را کَرده قَهَرِ او ضَریر

→ ۸۱۳ ✦ ۰۷۵

جان و دل را طاقتِ آن جوش نیست با که گویم؟ در جهان یک گوش نیست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۵۱۴)



➤ جان و دل را طاقتِ آن جوش نیست
با که گویم؟ در جهان یک گوش نیست



➤ جان و دل را طاقتِ آن جوش نیست
با که گویم؟ در جهان یک گوش نیست

→ ۸۱۳ ✱ ۰۷۶

هر کجا گوشه بُد، از وی چشم گشت هر کجا سنگی بُد، از وی یشم گشت

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۵۱۵)

* یشم: نوعی سنگ قیمتی



➤ هر کجا گوشه بُد، از وی چشم گشت
هر کجا سنگی بُد، از وی یشم گشت



➤ هر کجا گوشه بُد، از وی چشم گشت
هر کجا سنگی بُد، از وی یشم گشت

→ ۸۱۳ ✱۰۷۷

کیمیا ساز است چه بُود کیمیا؟

مُعْجَزه بخش است، چه بُود سیمیا؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۵۱۶)



➤ کیمیا ساز است چه بُود کیمیا؟
مُعْجَزه بخش است، چه بُود سیمیا؟



➤ کیمیا ساز است چه بُود کیمیا؟
مُعْجَزه بخش است، چه بُود سیمیا؟

→ ۸۱۳ ✦ ۰۷۸

این ثنا گفتن ز من ترکِ ثناست کین دلیل هستی و، هستی خطاست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۵۱۷)



➤ این ثنا گفتن ز من ترکِ ثناست
کین دلیل هستی و، هستی خطاست



➤ این ثنا گفتن ز من ترکِ ثناست
کین دلیل هستی و، هستی خطاست

→ ۸۱۳ ✦ ۰۷۹

پیش هستِ او بایَد نیست بود ✦

چیست هستی پیشِ او؟ کور و کبود

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۵۱۸)



➤ پیش هستِ او بایَد نیست بود
چیست هستی پیشِ او؟ کور و کبود



➤ پیش هستِ او بایَد نیست بود
چیست هستی پیشِ او؟ کور و کبود

→ ۸۱۳ ✦ ۰۸۰

گر نبودی کور، زو بُگداختی

گرمی خورشید را بِشناختی

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۵۱۹)



➤ گر نبودی کور، زو بُگداختی

گرمی خورشید را بِشناختی



➤ گر نبودی کور، زو بُگداختی

گرمی خورشید را بِشناختی

✱ وَرْ نبودی او کبود از تَغْزِیت کی فِسرْدی هم چو یخ این ناحِیت؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۵۲۰)

* تَغْزِیت: سوگواری * فِسرْدن: سرما زدن؛ یخ بستن



➤ وَرْ نبودی او کبود از تَغْزِیت
کی فِسرْدی هم چو یخ این ناحِیت؟



➤ وَرْ نبودی او کبود از تَغْزِیت
کی فِسرْدی هم چو یخ این ناحِیت؟